

علم غیب امام علی علیه السلام در نهج البلاغه

مقایسه نگاه ابن ابی الحدید و شارحان شیعی *

محمد عشایری منفرد**

چکیده

علم امام از مسائل دیرین دانش کلام است. شریف رضی احادیثی درباره علم غیب امام علی علیه السلام و امامان شیعه را در کتاب «نهج البلاغه» گرد آورده است. در میان برخی فرقه‌های اسلامی از جمله معتزلیان، دیدگاهی وجود دارد که فقط برای شخص امام علی علیه السلام مقام عصمت و علم غیب را پذیرفته است. ابن ابی الحدید به عنوان یکی از شارحان بسیار مهم، از معتزلیانی است که فقط درباره شخص امام علی علیه السلام علم غیب و مقام عصمت را پذیرفته‌اند. با این حال شارحان شیعی نهج البلاغه معتقدند در «نهج البلاغه» اشارات و تصریحاتی درباره نوعی بودن علم غیب وجود دارد. ابن ابی الحدید دست کم درباره مسائل سیاسی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در میان شیعیان به انصاف شناخته شده است. وی با این انصاف و آن دیدگاه کلامی به شرح کتابی پرداخته که در آن، سخن از نوعی بودن علم غیب امامان شیعه نیز به میان آمده است. همین امر موجب شده است وی در شرح بخش‌هایی از «نهج البلاغه» که درباره علم امامان است، در کشمکش احساس انصاف‌ورزی و اقتضات این باور کلامی گرفتار شود و گاه به سوی این انصاف کشیده شود و گاه به سوی اقتضات آن باور کلامی متمایل شود. شارحان شیعی نهج البلاغه نیز سعی کرده‌اند این رفتار دوسویه او را به چالش بکشند. مقاله حاضر دیدگاه‌های شارحان شیعی و ابن ابی الحدید را درباره نوعی بودن علم امام علیه السلام مقایسه کرده است. **واژگان کلیدی:** علم غیب، امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، امامیه، معتزله، شارحان نهج البلاغه.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۲۲ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۴/۳۰.

** استادیار جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه: m.ashaiery@gmail.com

مقدمه

آگاهی یا عدم آگاهی امامان علیهم‌السلام از امور غیبی، مسئله‌ای است که دیرینه‌ای به قدمت تاریخ اسلام دارد. هنوز صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در قید حیات بودند که غیب آگاهی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به چالشی نظری در بین توده‌ها و اصحاب تبدیل شد. در عصر امامان بعدی نیز سؤال از علم غیب امامان علیهم‌السلام و محدوده آن، دغدغه برخی پیروان و شاگردان ایشان بود. در عصر غیبت نیز این چالش در مکتب کلامی بغداد توسط قاضی عبدالجبار معتزلی و سید مرتضی (ر. ک: عبدالجبار معتزلی، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ۲۰ / ۲۰۸؛ سید مرتضی، الشافی فی الامامة، ۳ / ۱۶۳) و در مکتب قم نیز از سوی محدثان قمی پیگیری شد. موج دیگری از این بحث در زمان تألیف کتاب «شهبید جاوید» در دوران معاصر پدیدار شد و موجب تمایل دوباره فضای کلامی حوزه قم به این موضوع شد.

کتاب شریف «نهج‌البلاغه» که در اوج منازعات کلامی بغداد تدوین شده، بسیاری از کلمات امام علی علیه‌السلام را که به نحوی با علم غیب ایشان در ارتباط بوده، در خود جای داده است. زبان خاص و بلاغی نهج‌البلاغه موجب شده است فهم و تحلیل احادیثی که به نوعی به علم امام اشاره یا تصریح کرده‌اند، کار ساده‌ای نباشد.

آنچه موضوع علم امام در «نهج‌البلاغه» را جالب‌تر می‌کند، این است که بعدها ابن ابی‌الحدید، یکی از پیروان کلامی قاضی عبدالجبار معتزلی که طراح اصلی مناقشات امامت در حوزه کلامی بغداد بود، به شرح «نهج‌البلاغه» پرداخت و در کنار همه خدماتی که به معرفت اسلامی کرد، احادیثی را که درباره فضائل ائمه علیهم‌السلام و فضیلت‌های علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در نهج‌البلاغه آمده بود، با مذاق اعتزالی خود تحلیل کرد و به حرکت سید رضی واکنش نشان داد. در میان شارحان شیعی «نهج‌البلاغه» هم متکلمان زبردستی بودند که پس از ابن ابی‌الحدید به توجیه و تأویل‌های او نگاه نقادانه کردند. ابن ابی‌الحدید به عنوان یک ادیب زبان‌کاو که در علوم ادبی سابقه تألیف دارد، در یک سو و شارحان شیعی نیز با توانایی‌های حدیث‌شناختی خاصشان در سوی دیگر یک منازعه تاریخی قرار دارند.

علم امام در «نهج‌البلاغه» هم یکی از نقاط کانونی این نزاع است که خود از جنبه‌های گوناگونی قابل بررسی است، اما این مقاله تنها برای بررسی این مسئله سامان یافته است که در کتاب نهج‌البلاغه از منظر ابن ابی‌الحدید و شارحان شیعی، علم غیب امام علی علیه‌السلام امری شخصی و ویژه خود ایشان قلمداد شده یا امری است نوعی که در بین همه امامان علیهم‌السلام مشترک است؟

این مقاله نشان خواهد که سید رضی در واکنش به دیدگاه‌های معتزلیان، چه مطالبی را درباره علم غیب امام در «نهج‌البلاغه» گنجانده بود، ابن ابی‌الحدید چگونه می‌خواست این احادیث را با نگاه کلامی اعتزالیان توجیه کند و شارحان شیعه در برابر توجیه وتأویل‌های ابن ابی‌الحدید چه کرده‌اند.

علم غیب امام علی علیه السلام از نگاه ابن ابی‌الحدید

ابن ابی‌الحدید در دیباچه شرح خود در میان فضایی که برای امام علی علیه السلام ذکر می‌کند، وقتی به علم امام علی علیه السلام می‌رسد، ابتدا ثابت می‌کند که ریشه علمی همه فرقه‌های دانش کلام، دانش فقه با همه مذاهبش، دانش تفسیر، دانش عرفان و تصوف و دانش نحو همگی به علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌رسد. سپس می‌نویسد: چیزی نمانده است که این خصوصیت علی علیه السلام معجزه‌ای از معجزات باشد؛ چون توان بشر عادی در این حد نیست که همه علوم بشری را پی‌ریزی کند (ر.ک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۱/ ۱۷-۲۰). وی در شرح خطبه اول نیز برخی فقرات این خطبه را نشانه دانش گسترده امام نسبت به اعتقادات اهل کتاب و مشرکان می‌داند و سپس اقرار می‌کند که از فضائل و مناقب علی علیه السلام بعید نیست که همه علوم عالم را بداند (همان، ۱/ ۸۰).

اما با این حال مسئله این مقاله بررسی دانش‌های امام علی علیه السلام نیست، بلکه بررسی علم غیب امام علی علیه السلام است که در این حیطه نیز ابن ابی‌الحدید اصل علم غیب امام را که مشتمل بر علم به امور پنهانی از جمله علم به آینده است، پذیرفته است. وی در شرح احادیثی که به نحوی اشاره یا تصریح به علم غیب امام داشته‌اند، علم غیب امام را مطرح و از آن دفاع کرده و غیب‌دانی امام را تا آنجا باور داشته که در قصیده عینیّه‌ای که در مدح امام علی سروده، آورده است:

«علم الغیوب الیه غیر مدافع و الصبح ابیض مسفر لا یدفع»

۵۷ (بحرانی، الکشکول، ۲/ ۶۸)

او - بی هیچ انکاری - عالم به غیب است؛ چنان که صبح روشن را نمی‌توان انکار کرد.

غیب‌گویی‌های نقل شده در نهج‌البلاغه

پاره‌ای از شواهد غیب‌آگاهی امام علی علیه السلام در «نهج‌البلاغه» منعکس شده است. ابن ابی‌الحدید در شرح این سخنان امام علی علیه السلام غیب‌آگاهی ایشان را پذیرفته و درباره آن سخن

گفته است. ابن ابی‌الحدید شاگرد ابوجعفر اسکافی است و ابوجعفر اسکافی در کتاب «المعیار» و «الموازنه» ثابت کرده بود که در مسئله مفاضله خلفای چهارگانه که از مسائل مهم حوزه کلامی بغداد بود، در بین متکلمان بغدادی برجسته‌ترین و خالصانه‌ترین باور را به افضلیت علی بن ابی‌طالب علیه السلام دارد؛ بنابراین، اینکه ابن ابی‌الحدید نیز مانند استادش فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله غیب آگاهی ایشان را به راحتی و با باوری عمیق بپذیرد، شگفتی ندارد.

علم امام علی علیه السلام و مستند قرآنی آن

هرچند در پاره‌ای از عبارات «نهج‌البلاغه» به برخی محدودیت‌های علم غیب امام علی علیه السلام نیز اشاره شده، در یکی از عبارات آن که به وضوح قلمرو علم امام را بسیار گسترده نشان می‌دهد، آمده است: «وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تُكْفَرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ! أَلَا وَإِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمِنُ ذَلِكَ مِنْهُ ...»؛ به خدا سوگند اگر می‌خواستم به هر فردی از شما درباره آمدنش و رفتنش و همه مسائلی که خبر بدهم، این کار را می‌کردم، اما می‌ترسم به سبب [این کرامت] من [مرا به پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح دهید و] به رسول الله کفر بورزید. آگاه باشید که من این اطلاعات را به خواصی که درباره آنها این نگرانی وجود ندارد، منتقل می‌کنم... (نهج‌البلاغه، خ ۱۷۵).

این سخن امام علیه السلام دلالت می‌کند که ایشان بر همه پیدا و پنهان افراد علم داشته‌اند و تازه در آشکارسازی این علم، حداکثر احتیاط را هم می‌کرده‌اند و آن را در اختیار هر کسی قرار نمی‌داده‌اند. ابن ابی‌الحدید در شرح این سخن امام برای باورپذیر کردن چنین علم گسترده‌ای به یک نمونه قرآنی از این نوع علم اشاره کرده و نوشته است که عیسی علیه السلام نیز چنین علمی را داشت و می‌فرمود: ﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ (آل عمران / ۴۹).

علم غیب در حد اعجاز

وقتی امام علی علیه السلام برای جنگ با خوارج حرکت کردند، یکی از یاران ایشان بشارت آورد که یا امیرالمؤمنین خوارج عقب نشینی کرده و از نهر عبور کرده‌اند. حضرت سه مرتبه از او اقرار گرفتند و فرمودند: خودت دیدی که ایشان از نهر گذشتند؟ او هم در هر سه مرتبه گفت: آری. با این حال حضرت فرمودند: به خدا سوگند عبور نکرده‌اند! هرگز عبور نمی‌کنند! و محل کشته شدن آنها این سوی نهر است! بعد از آن کسان دیگری هم آمدند و همین خبر را آوردند، اما باز هم حضرت همان سخن خود را تکرار فرمودند و سوار شدند و لشکر را حرکت دادند.

یکی از لشکریان جوان سپاه امام که از این همه اعتماد به نفس حضرت، مبهوت شده بود، نقل کرده است که وقتی دیدم علی بن ابی طالب این چنین بر رأی خود اصرار می کند، تصمیم گرفتم در نزدیک ترین نقطه به او حرکت کنم و اگر دیدم سخنش بر خلاف واقعیت است، با نیزه ام چشمهایش را در بیاورم تا دیگر به دروغ ادعای علم غیب نکند! چون نزدیک نهر رسیدند، همه با شگفتی دیدند که خوارج چنان که حضرت خبر داده بودند، هنوز در این سوی نهر هستند و غلافها را شکسته و اسبها را پی کرده و آماده جنگ شده اند. همان جوان نیز وقتی صحنه را دید، به نزد امام (علیه السلام) آمد و از ایشان پوزش طلبید، اما امام او را به استغفار و بازگشت به سوی خدا امر کردند (ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ۳۳/۳۴۸).

سید رضی بخشی از این پیش گویی صادق امام (علیه السلام) را در «نهج البلاغه» نقل کرده است: «مَصَارِعُهُمْ دُونَ النَّطْفَةِ وَاللَّهِ لَا يُقَلِّتُ مِنْهُمْ عَشْرَةَ وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ» (نهج البلاغه، خ ۵۹): «محل به خاک افتادنشان این سوی آب است. به خدا سوگند از میان آنان ده نفر هم زنده نخواهد ماند و از میان شما ده نفر هم شهید نخواهد شد».

در این عبارت امام (علیه السلام) دو نکته را بیان کرده اند: یکی آنکه خوارج از نهر عبور نکرده اند و دیگری آنکه در خاتمه جنگ شهدای ما کمتر از ده نفر و نجات یافتگان آنان نیز کمتر از ده نفر خواهد بود.

برخی مورخان گفته اند: فقط نه نفر از خوارج در جنگ نهروان توانستند جان خود را نجات دهند و بگریزند (کوفی، الفتوح، ۴/۲۷۴ و ۲۷۵). یعقوبی نیز گزارش کرده است که از سپاه خوارج، کمتر از ده نفر باقی ماند و از یاران علی (علیه السلام) نیز کمتر از ده نفر کشته شدند (یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۲/۱۹۳).

شارح معتزلی پیش از آنکه به شرح این خطبه بپردازد، درباره این خطبه می نویسد: «این از معجزات علی است». سپس پیش گویی ها را به دو دسته تقسیم می کند: یکی پیش گویی کلی و مبهم که تأویل پذیر و بر مصادیق گوناگونی قابل انطباق است و دیگری پیش گویی روشن و جزئی که امکان تأویل در آن وجود ندارد. آنگاه پیش گویی های نوع نخست را فاقد اهمیت و پیش گویی های نوع دوم را معجزه قلمداد می کند و توضیح می دهد که پیش گویی علی بن ابی طالب (علیه السلام) با بیان آمار دقیق، امری است که در وسع افراد معمولی نیست (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۵/۳ و ۴).

منشأ یابی علم غیب امام علی علیه السلام

نگارنده در میان سخنان ابن ابی‌الحدید دو منشأ برای علم امام علی علیه السلام یافته است:

الف) منشأ وراثتی

ارث بردن بازماندگان انبیا از انبیا در قرآن ذکر شده است (نمل / ۱۶). متکلمان امامیه با تمسک به اطلاق آیه، ارث را شامل ارث بردن از مال و علم می‌دانند (ر.ک: طوسی، التبیان، ۸ / ۸۲)، اما متکلمان اهل تسنن برای توجیه مسئله فدک ناگزیر شده‌اند میراث انبیا را در اموری غیر از مال، مانند علم، نبوت و کمالات نفسانی، منحصر کنند (ر.ک: آلوسی، روح‌المعانی، ۲ / ۴۲۸). در خطبه‌ای که امام علیه السلام در بازگشت از صفین ایراد فرموده‌اند و سید رضی بُرش‌هایی از آن را به عنوان خطبه دوم نهج‌البلاغه ذکر کرده، امام علیه السلام در توصیف آل محمد علیهم السلام به امر وراثت نیز پرداخته و فرموده‌اند: «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْتِلُ حُكْمِهِ وَ كَهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ... وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ؛ آل پیامبر علیهم السلام کانون اسرار او، صاحب امر اختصاصی او، صندوقچه علم او، محل بازگشت حکم او، غار امن کتابهای او و کوه‌های [نگه دارنده‌ی] دین او هستند... و وصایت و وراثت پیامبر فقط در این خاندان است» (نهج‌البلاغه، خ ۲).

ابن ابی‌الحدید در شرح این خطبه به روشنی تصریح کرده که امامیه می‌خواهند وراثت را بر مال و خلافت حمل کنند و از آن نتیجه بگیرند که علی علیه السلام و فرزندانش وارث اموال و خلافت پیامبر هستند، اما ما معتقدیم که منظور از وراثت در اینجا تنها ارث بردن از دانش پیامبر علیه السلام است (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۱ / ۱۳۹). البته حضرت علی علیه السلام یک بار دیگر در خطبه شفشقیه نیز از میراثشان سخن گفته و تصریح کرده‌اند که این میراث در ماجرای سقیفه به غارت رفته است؛ «أرى تراثي نهباً». در اینجا چون سیاق عبارت به گونه‌ای است که چنین تأویل‌هایی را بر نمی‌تابد، ابن ابی‌الحدید بناچار پذیرفته است که منظور از تراث همان خلافت است! (همان، ۱ / ۱۵۳)

خلاصه، ابن ابی‌الحدید در شرح این عبارت، علم وراثتی را برای آل پیامبر علیهم السلام ثابت دانسته، اما درباره اینکه علم وراثتی شامل علم به چه چیزهایی می‌شود و منظور از این آل به صورت دقیق چه کسانی هستند که وارث علم پیامبر علیهم السلام شده‌اند، سکوت کرده است با اینکه به طور کلی، در موارد مشابه نشان داده است که به بررسی مفصل چنین موضوعاتی بی‌علاقه نیست!

ب) منشأ آموختن

گاهی امام علی علیه السلام به منشأ غیب آگاهی خود نیز اشاره می‌کردند و درباره برخی دانستنی‌هایشان می‌فرمودند که اینها را از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته‌اند؛ برای مثال درباره روزی که مردم با ایشان بیعت کردند، فرمودند: «وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ؛ سوگند یاد می‌کنم که به این مقام و به این روز [از قبل] خبر داده شده بودم» (نهج البلاغه، خ ۱۶).

در پایان خطبه‌ای که برای بیان قرابت خود به رسول الله صلی الله علیه و آله ایراد کرده بودند نیز به وضوح فرمودند: «وَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كَلِّهِ وَبِمَهْلِكِ مَنْ يَهْلِكُ وَ مَنْجَى مَنْ يَنْجُو وَ مَالِ هَذَا الْأَمْرِ وَ مَا أَبْقَى شَيْئاً يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَعُهُ فِي أَدْنَى وَأَفْضَى بِهِ إِلَيَّ؛ [پیامبر صلی الله علیه و آله] به من همه این امور، هلاک شدن کسانی که هلاک می‌شوند و نجات یافتن کسانی که نجات می‌یابند و عاقبت این امر را خبر داده بود! و هیچ حادثه‌ای از سرم نمی‌گذرد مگر اینکه خبرش را به صورت کامل به من داده است و به من رسانده است» (نهج البلاغه، خ ۱۷۵).

در پاسخ به کسی که از امام علیه السلام پرسیده بود: آیا شما علم غیب دارید یا نه، نیز تبسم کردند و فرمودند: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ؛ این که علم غیب نیست بلکه فقط آموختنی‌های من از [پیامبر] عالم است» (همان، خ ۱۲۸).

با این حال در برخی موارد نیز زبان امام علی علیه السلام به گونه‌ای است که هیچ اشاره‌ای به منشأ علم غیب خود ندارد یا به گونه‌ای است که حمل آن بر علم اکتسابی دشوار است. یکی از این نمونه‌ها سخنی است که حضرت علیه السلام می‌خواستند در آن توضیح دهند که سکوتشان در برابر وقایع پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از روی علم به مسائلی بوده که دیگران از آن بی‌خبر هستند. در آنجا فرمودند: «أَنْدَمَجْتُ عَلَيَّ مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمْ أَضْطِرَابَ الْأُرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْأُبْعِيدَةِ؛ با یک علم نهانی تنیده شده‌ام که اگر آن را [برایتان] عیان کنم مانند لرزیدن طناب [دلوا] در چاهی عمیق، به لرزه خواهید افتاد» (همان، خ ۵).

ابن ابی‌الحدید در اینجا نیز این علم پنهانی امام علی علیه السلام را تأیید کرده و با اینکه در سخن امام علیه السلام هیچ اشاره‌ای به آموختنی بودن یا نبودن آن نشده، وی علم مطرح شده در این روایت را به علوم آموخته شده از پیامبر صلی الله علیه و آله حمل کرده است (ر. ک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱/ ۲۱۴).

شخصی شمردن علم علی علیه السلام

در یکی از خطبه‌هایی که امام علیه السلام در بازگشت از صفین ایراد فرموده‌اند، به توصیف خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و در آنجا نیز بهره‌مندی آنان را از علم ایشان به تصریح بیان کرده‌اند: «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْتِلُ حُكْمِهِ وَ كَهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ؛ آل پیامبر صلی الله علیه و آله کانون اسرار او، صاحب امر اختصاصی او، صندوقچه علم او، محل بازگشت حکم او، غار امن کتاب‌های او و کوه‌های [استوار نگه‌دارنده] دین او هستند» (نهج‌البلاغه، خ ۲).

وضوح بیان امام علیه السلام در این خطبه ابن ابی‌الحدید را ناگزیر کرده است که انطباق این اوصاف بر خاندان را بپذیرد. وی در اینجا پذیرفته است که علم پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد آل او به ودیعت نهاده شده، شریعت او به خاندان سپرده شده و آنان هستند که مانند کوه‌ها نگهدارنده دین او هستند (ر. ک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۱/ ۱۳۸)، به ویژه آنکه در ادامه همین خطبه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وارث ایشان معرفی شده‌اند و چنان که گذشت، ابن ابی‌الحدید نیز تأکید کرده است که آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله به خاندانش به ارث رسیده، فقط دانش ایشان است (ر. ک: همان، ۱/ ۱۳۹).

در خطبه ۱۰۹ نیز امام علیه السلام فرموده‌اند: «نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوءَةِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَتَابِعُ الْحُكْمِ...؛ ما [اهل بیت] درخت نبوت، محل نزول رسالت، محل آمد و شد فرشتگان، معادن علم و چشمه‌های حکمت هستیم» (نهج‌البلاغه، خ ۱۰۹). هر چند کلمه اهل‌البیت علیهم السلام در نسخه «نهج‌البلاغه» وجود ندارد، ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه ۳۶، خطبه دیگری از امام علیه السلام را از منابع دیگر نقل کرده که حضرت در آن خطاب به نهروانیان همین مضامین را همراه با کلمه «نحن اهل‌البیت» ذکر کرده‌اند (ر. ک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۲/ ۲۸۳). به هر حال، وی در شرح این خطبه نیز پذیرفته است که این دانش به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی‌طالب علیه السلام و ذریه او مربوط است (ر. ک: همان، ۷/ ۲۱۹).

با این حال باز هم در آخرین عبارت شرح همین خطبه چون نتوانسته است شیفتگی خاصی را که اختصاصاً به علی بن ابی‌طالب علیه السلام دارد، کتمان کند، نوشته است: «به هر حال، علی علیه السلام در علم مرتبه رفیعی دارد که هیچ احدی نه به او ملحق می‌شود و نه حتی به او نزدیک می‌شود و این حق اوست که خودش را معدن علم و چشمه حکمت بداند؛ بنابراین، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی شایسته‌تر از او برای این وصف وجود ندارد» (ر. ک: همان، ۷/ ۲۲۰). گویا وی غفلت کرده است که امام علیه السلام در اینجا نه شخص خود، بلکه نوع امامان قریش را معدن علم و چشمه حکمت معرفی کرده است!

شگفت‌آورتر این است که وی گاه در شرح دیگر سخنان امام (علیه السلام) با تکیه بر پیش‌فرض‌های کلامی‌اش علم امام علی (علیه السلام) را امری شخصی معرفی می‌کند که ویژه شخص ایشان است و برای امامان بعدی تکرارپذیر نیست! یکی از این توجیه‌ها در شرح خطبه ۹۳ روی داده است که امام علی (علیه السلام) درباره جنگ با اهل قبله فرموده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ! فَأَنَا فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ تَكُنْ لِيَجْرَأْ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ اشْتَدَّ كَلْبُهَا فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...» ای مردم! من چشم فتنه را درآوردم، در حالی که هیچ کس جز من نمی‌توانست چنین اقدامی را انجام دهد؛ پس از آنکه ظلمت‌ش موج می‌زد و هاری‌اش شدید شده بود. پس از من [مسائلتان را] بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید...» (نهج البلاغه، خ ۹۳).

در این خطبه امام علی (علیه السلام) توانایی علمی و تشخیصی جنگ با اهل قبله را ظاهراً در خودشان حصر کرده‌اند. گویا ابن ابی‌الحدید این حصر را حصر حقیقی انگاشته و تصریح کرده است که حتی حسن بن علی (علیه السلام) هم با اینکه فرزند علی (علیه السلام) است، توانایی علمی و تشخیصی این جنگ را ندارد (ر. ک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۷ / ۴۵ و ۴۶).

ابن ابی‌الحدید با پیش‌انگاره‌های کلامی خود چنین دیدگاهی را درباره عصمت علی (علیه السلام) نیز دارد و معتقد است معتزلیان برای اثبات اینکه علی (علیه السلام) در خلوت و جلوت معصوم است، شواهد کافی اقامه کرده‌اند، اما مثل امامیه نیستند که بگویند علی (علیه السلام) امام است و عصمت از شروط امامت است، پس علی (علیه السلام) معصوم است (ر. ک: همان، ۶ / ۳۷۶ و ۳۷۷).

این دیدگاه که نوع امامان لازم نیست بر امور کائنات علم داشته باشند، پیش از ابن ابی‌الحدید توسط قاضی عبدالجبار معتزلی نیز مطرح شده (ر. ک: عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ۲۰ / ۲۰۸) و در همان روزگار توسط سید مرتضی نیز تا حدودی پذیرفته شده بود! (ر. ک: سید مرتضی، الشافی فی الامامة، ۳ / ۱۶۳) توجه به نظریه بینامتنیت نمی‌گذارد باور کنیم که این همه حدیث درباره علم امام در «نهج البلاغه» به صورت کاملاً تصادفی و بدون هیچ ارتباطی با چالش‌های کلامی بغداد جمع آوری شده باشد؛ بنابراین، سید رضی در واکنش به همان دیدگاه‌ها کلماتی از علی (علیه السلام) را که بر نوعی بودن علم امامان دلالت داشت، در «نهج البلاغه» قرار داده است، ولی ابن ابی‌الحدید با توجیه و تأویل برخی از آن کلمات و سکوت در برابر برخی دیگر تلاش کرده نشان دهد که کلمات علی (علیه السلام) که سید رضی گرد آورده، با دیدگاه‌های معتزلیان تقابلی ندارد.

در ادامه این مقاله بخشی از این توجیه و تأویل‌ها نقل و به انتقادات شارحان شیعی از این رویکرد نیز اشاره می‌شود.

ابن ابی‌الحدید و انکار کنندگان علم غیب امام علیه السلام

از برخی تعابیر امام علیه السلام بر می‌آید که گاه وقتی از اخبار غیبی خود چیزی عیان می‌کردند، برخی مخاطبان از در انکار در می‌آمده و به ایشان تهمت دروغ‌گویی می‌زده‌اند! نقل‌های تاریخی هم این برداشت را تأیید می‌کند (ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ۴/ ۱۳۷). یک بار امام علیه السلام در سخنانی که پس از جنگ نهروان ایراد کردند، خطاب به منکران غیب‌آگاهی ایشان فرمودند: «أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟! وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ؛ آیا گمان کرده‌اید که من به پیامبر ﷺ نسبت دروغ می‌دهم؟ به خدا سوگند من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کرده‌ام. پس نمی‌شود اولین کسی باشم که به ایشان نسبت دروغ می‌دهد» (نهج‌البلاغه، خ ۳۷).

در جایی دیگر که می‌خواستند از آینده سیاسی جهان اسلام خبر بدهند، برای آنکه کسی از در انکار در نیاید، ابتدا فرمودند: «... وَ لَا تَتَرَامُوا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي...؛ هنگام شنیدن آنچه که خواهید شنید [انکار نکنید و] با چشم‌هایتان به یکدیگر اشاره نکنید!» (همان، خ ۱۰۱). در جای دیگری وقتی عراقیان را به سبب خطایی که در صفین مرتکب شدند، نکوهش می‌کردند، به آنان فرمودند: «وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ: «عَلِيٌّ يَكْذِبُ» قَاتَلَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى! فَعَلَى مَنْ أَكْذَبَ؟! أَعَلَى اللَّهِ؟! فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ! أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ؟! فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَقَهُ! كَلَّا وَاللَّهِ! لَكِنَّهَا لَهْجَةٌ غَيْبَتْ عَنْهَا وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا ...؛ شنیده‌ام که می‌گویید: «علی دروغ می‌گوید»، خدایتان بکشد! به چه کسی دروغ بسته‌ام؟ به خدا؟ با آنکه من اولین کسی بودم که به او ایمان آوردم! یا به پیامبرش؟ با آنکه من اولین کسی بودم که او را تصدیق کردم! نه هرگز! لکن این یک زبانی است که شما از آن دورید و اهل آن نیستید!» (همان، خ ۷۱).

ابن ابی‌الحدید در غالب مواردی که امام علیه السلام به منکران غیب‌آگاهی خود اشاره کرده‌اند، سکوت کرده و با اینکه به جستارهای تاریخی اشتیاق خاصی دارد، از پیگیری اینکه چه کسانی و با چه انگیزه‌هایی به انکار سخنان خاص امام می‌پرداخته‌اند، خودداری کرده است. با این حال، در شرح خطبه هفتاد و یکم توضیح داده است که امام غالباً از این امور غیبی سخن می‌گفتند و در میان مخاطبان‌شان هم کسانی بودند که سخنان ایشان را تکذیب

می کردند. ابن ابی الحدید این تکذیب کنندگان را منافق خوانده و آنان را به منافقان صدر اسلام که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را تکذیب می کردند، ملحق کرده است. وی این سخن معروف امام علی (علیه السلام) را نیز آورده است که فرمودند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ». آنگاه توضیح داده است که حیات فردی، سیاسی و اجتماعی و مبارزاتی علی بن ابی طالب (علیه السلام) نسخه‌ای استنساخ شده از حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است و چنان که پیامبر نیز در طول حیاتشان از مخالفان و برخی اصحاب منافقشان شکوه داشتند، علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز از منافقانی که در میان یارانش بودند، گلایه داشت (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۶/ ۱۲۸ و ۱۲۹).

ابن ابی الحدید در ادامه، از منابع دیگر، خطبه‌هایی از امام (علیه السلام) را نقل کرده است که برخی مخاطبان این خطبه‌ها در محضر امام (علیه السلام) سخن ایشان را تکذیب کرده‌اند. یکی از اینها همان خطبه‌ای است که پس از نهروان ایراد کرده و به تفصیل آینده کوفه را پیش‌گویی فرموده‌اند. آنگاه یکی از اهالی بصره سخن امام (علیه السلام) را تکذیب کرده و فوراً فلج شده و تا همان شب از دنیا رفته است. در نقل دیگری، رویداد شگفت‌آور دیگری را نقل کرده که حضرت خطبه‌ای را ایراد کردند، در حالی که یکی از مستمعان از شدت شیفتگی به الاهیت ایشان شهادت می‌داد و دیگری ایشان را تکذیب می‌کرد! (همان، ۶/ ۱۳)

غیب‌گویی‌های نقل شده از منابع دیگر

با توجه به اینکه ابن ابی الحدید به کتابخانه مهمی دسترسی داشته، در بررسی دیدگاه وی نکته مهمی وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. وی بر آن است که شواهد روایی غیب‌آگاهی امام علی (علیه السلام)، از آنچه در «نهج البلاغه» منعکس شده، بسیار گسترده‌تر است و توضیح داده که در متون تاریخی و قصص، آینده‌گویی‌های زیادی را یافته که به علی بن ابی طالب (علیه السلام) نسبت داده شده است (همان، ۱۰/ ۱۴).

۶۵

وی در شرح خطبه ۱۵۷ دو مورد از غیب‌گویی‌های امام (علیه السلام) را از منابع دیگر نقل می‌کند: یکی ماجرای تمیم بن اسامه که در واکنش به ندای «سلونی...» از تعداد موهای سر خودش پرسید و امام (علیه السلام) به او پاسخ دادند که هر عددی بگویم اثبات‌پذیر نیست، اما این را بدان که در بیخ هر تار مویت فرشته‌ای هست که لعنتت می‌کند؛ زیرا در خانه‌ات بزغاله‌ای می‌پرورانی که در آینده فرزند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را به قتل خواهد رساند!

غیب‌گویی دوم نیز هشداری است که امام علیه السلام به برآء بن عازب^[۱] داده بودند و او را از هنگامی بیم داده بودند که حسین علیه السلام کشته می‌شود و او یاری‌اش نمی‌کند! برآء آن روزها به امام علیه السلام گفته بود: «لا كان ذلك يا امير المؤمنين!» اما پس از شهادت امام حسین علیه السلام همواره حسرت می‌خورد!

ابن ابی‌الحدید سرانجام پس از نقل این دو غیب‌گویی وعده می‌دهد که در مباحث آینده کتابش نیز برخی دیگر از غیب‌گویی‌های دیگر امام علیه السلام را نقل کند (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۱۴/۱۰ و ۱۵). افزون بر این، در شرح خطبه ۳۷ نیز تقریباً ده صفحه از شرح خود را به نقل غیب‌گویی‌هایی اختصاص داده که در نهج‌البلاغه منعکس نشده است (ر.ک: همان، ۲/ ۲۸۵-۲۹۵)؛ چنان‌که در شرح خطبه ۹۲ نیز فصل دیگری را به پیش‌گویی‌های محقق شده علی بن ابی‌طالب علیه السلام اختصاص داده است (ر.ک: همان، ۷/ ۴۷).

تأثیر مبنای ابن ابی‌الحدید بر برداشت‌های وی از متن نهج‌البلاغه

ایمان به غیب‌آگاهی گوینده قرینه مهمی است که می‌تواند بر نحوه برداشت فهمنده از سخن گوینده، اثر گذارد. ابن ابی‌الحدید به غیب‌آگاهی امام علی علیه السلام آن‌قدر ایمان دارد که گاه این باور را به صورت یک قرینه در کنار سخنان امام می‌نهد تا به فهم ژرف‌تری از لایه‌ها و سایه‌های معنای کلام او دست یابد.

یکی از نمونه‌های قرینگی این باور برای فهم عمیق‌تر سخنان امام علیه السلام در شرحی که بر خطبه یازدهم نوشته، عیان شده است. امام در این خطبه در میان تذکرات نظامی خاصی که به محمد بن حنفیه داده‌اند، فرموده‌اند: «أَعْرِ اللهُ جُمَّمَتَكَ؛ جمجمهات را به خداوند عاریه بده» (نهج‌البلاغه، خ ۱۱).

ابن ابی‌الحدید در شرح این عبارت با تکیه بر اینکه کالای عاریه داده شده برخلاف کالای فروخته شده به مالکش باز می‌گردد، می‌نویسد اینکه امام علیه السلام فرمودند: جمجمهات را به خداوند بفروش بلکه فرمودند: «عاریه بده» برای اِشعار به این نکته است که تو در این جنگ کشته نمی‌شوی (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۱/ ۲۴۲).

از نظر منطق فهم متن، فهمنده متن نمی‌تواند از سخن هر گوینده‌ای چنین برداشتی داشته باشد. در اینجا پیش‌فرضی که فهمنده را به سوی چنین برداشتی می‌کشاند، همین است که گوینده را عالم به آینده می‌دانسته و گرنه اگر او را آراسته به چنین علمی نمی‌دانست، هرگز نمی‌توانست چنین برداشتی از سخن او داشته باشد.

علم غیب امام علی علیه السلام از نگاه شارحان شیعی نهج البلاغه

درباره علم امام علیه السلام با توجه به تصریحات و اشارات متعددی که در «نهج البلاغه» دیده می‌شود، از شارحان شیعی انتظار انکار که وجود ندارد، اما این موجب نمی‌شود که نگاه اینان به علم امام علیه السلام نگاهی یکسان باشد. برخی مانند محمدجواد مغنیه به سبب غلبه ایده‌های تقریبی بر نگاهشان، سعی کرده‌اند از هرگونه بیان هیجان‌زده و مبالغه‌آمیز که نشان دهنده شیفتگی نویسنده باشد، اجتناب کنند. این احتیاط‌ورزی وی را تا بدانجا کشانده که در شرح عبارت «وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوَاجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ...» نوشته است: این سخن دلالت می‌کند که امام به بعضی امور غیبی علم داشته‌اند (مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، ۲/ ۵۲۳ و ۵۲۴)، در حالی که تعبیر «کُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ» با کلمه «کُلَّ» و تعبیر «جَمِيعِ شَأْنِهِ» با کلمه «جَمِيعِ» با برداشتی که وی ارائه می‌کند، سازگاری کافی ندارد. برخی دیگر مانند ابن میثم بحرانی گاه از نگاه‌های مشهور شیعی فاصله گرفته و موجب شگفتی دیگر شارحان شده‌اند؛ برای مثال، چنان‌که گذشت، در خطبه دوم در توصیف آل پیامبر صلی الله علیه و آله، آمده است: «هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْتِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ...» (نهج البلاغه، خ ۲).

ابن میثم بحرانی در اینجا آل پیامبر صلی الله علیه و آله را بر بستگانی مانند عباس، حمزه، جعفر و علی ابن ابی طالب علیه السلام حمل کرده (ر. ک: ابن میثم، بحرانی، شرح نهج البلاغه، ۱/ ۲۴۶) و موجب شگفتی شارحانی مانند میرزا حبیب الله خویی شده است (ر. ک: خویی، منهاج البراعة، ۲/ ۳۰۳).

نوعی شمردن علم امام علیه السلام نسبت به همه ائمه علیهم السلام

شارحان شیعی بر خلاف ابن ابی‌الحدید علم امام علی علیه السلام را شخصی نمی‌دانند، بلکه آن را یک دانش نوعی می‌دانند که چون به منصب امامت اختصاص دارد، در همه امامان شیعه وجود دارد. ایشان برای اثبات این دیدگاه کلامی، افزون بر قرآن و متون حدیثی دیگر، از اشارات و تصریحاتی که در «نهج البلاغه» وجود دارد نیز استفاده می‌کنند.

چنان‌که گذشت، امام علی علیه السلام درباره جنگ با اهل قبله فرموده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ فَأَنَا فَفَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ تَكُنْ لِيَجْرَأْ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ اشْتَدَّ كَلْبُهَا فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...» (نهج البلاغه، خ ۹۳).

در این خطبه امام علیه السلام پیش‌نیاز علمی و تشخیصی لازم برای جنگ با اهل قبله را در خود منحصر کرده‌اند. شارح شوشتری با استفاده از قرینگی دیگر عبارات «نهج‌البلاغه» و داده‌های منابع روایی دیگر، این حصر را حصر اضافی می‌داند. وی پس از آنکه روایات زیادی را درباره جانشینی اهل بیت علیهم السلام ذکر می‌کند، در شرح سخن امام می‌نویسد: «اینکه امام فرمودند غیر از من کسی نمی‌توانست این کار را انجام بدهد، منظورشان اهل بیت خودشان نیست، بلکه منظورشان این است که بقیه مردم نمی‌توانستند به چنین جنگی اقدام کنند» (شوشتری، بهج‌الصباغة، ۵ / ۳۷۴).

برخی از عبارتهای «نهج‌البلاغه» که نوعی انگاشتن علم امام را تایید می‌کند، از این قرار است:

استدلال اول شارحان شیعی بر نوعی بودن علم ائمه علیهم السلام

یکی از کلمات امام علیه السلام که برای اثبات دیدگاه نوعی بودن علم امام علیه السلام مورد استناد شارحان شیعی قرار گرفته، این سخن امام است: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا، ... بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بِهِ عِلْمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا، ...» (نهج‌البلاغه، خ ۴۱۱).

ابن ابی‌الحدید ابتدا اوصاف مطرح شده در این حکمت را شایسته می‌داند که امامیه بر امامان خود حمل کنند، اما خود بدون ارائه هیچ استدلالی آن را بر اوصاف عارفان حمل کرده است (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۲۰ / ۷۷). میرزا حبیب‌الله خویی در نقد این تأویل نوشته است: «به نظر من همان برداشتی که از ظاهر کلام امام علیه السلام به ذهن ابن ابی‌الحدید تبادر کرده، برداشت درستی بوده و عدول از آن درست نیست. آن هم در حالی که خودش به وجود این صفات و القاب در ایشان معترف است. ای کاش ابن ابی‌الحدید برای اثبات ادعایش غیر از امامان شیعه، عارفی را معرفی می‌کرد که همه این صفات را داشته باشد تا ما بتوانیم ادعای او را راستی آزمایی کنیم. اصلاً اگر ابن ابی‌الحدید عارفی غیر از خاندان معصومین علیهم السلام سراغ داشت که این اوصاف را دارا باشد، قطعاً او را معرفی می‌کرد...» (خویی، منهاج البراعة، ۲۱ / ۵۰۹).

شارح شوشتری نیز در نقد سخن ابن ابی‌الحدید گفته است: درست است که این اوصاف اوصاف عالمان عارف است، اما مصداق عالمان عارف فقط ائمه معصومین علیهم السلام هستند و غیر از آنان، عالم عارفی وجود ندارد (شوشتری، بهج‌الصباغة، ۳ / ۵۵۸). علامه مجلسی نیز پس از نقل همین روایت در شرح روایت نوشته است که این اوصاف اوصاف امامان ماست (مجلسی، بحار الأنوار، ۶۶ / ۳۲۰).

استدلال دوم شارحان شیعی بر نوعی بودن علم ائمه علیهم السلام

امام علیه السلام در آستانه بیعت مردم با ایشان در خطبه‌ای فرمودند: «و انما الائمة قوام الله على خلقه و عرفاؤه على عباده ولا يدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم و انكروه...» (نهج البلاغه، خ ۱۵۲)؛ ائمه از سوی خداوند سامان دهنده کار آفریدگان او و رئیس و سرپرست بندگان او هستند و فقط کسی داخل بهشت می‌شود که آنان را بشناسد و آنان او را بشناسند و تنها کسی داخل دوزخ می‌شود که آنان را انکار کند و آنان نیز انکارش کنند.

در این روایت تصریح شده است که امامان علیهم السلام به اعمال پیروان خود علم دارند. شیخ علی بحرانی در کتابی که به منظور نقد برداشت‌های ابن ابی‌الحدید تألیف کرده، از این فقره برداشت کرده است که ائمه علیهم السلام به احوال و اعمال پیروانشان علم گسترده‌ای دارند چون با کثرت پیروان و دوری اغلب آنها از محل اقامت ائمه علیهم السلام، تنها راه شناخت ائمه علیهم السلام از پیروان همین است که با علمی خداداد از احوال و اعمال آنان خبر داشته باشند. وی در نقد این برداشت ابن ابی‌الحدید که علم امامان را علم دنیوی ندانسته و به جهان آخرت محدود کرده، نوشته است: شناختی که انسان‌ها در جهان آخرت از یکدیگر پیدا می‌کنند، ویژه ائمه علیهم السلام نیست؛ چون به حکم آیات و روایات در آنجا همه یکدیگر را می‌شناسند. پس آنچه به مثابه یک فضیلت به ائمه علیهم السلام اختصاص دارد، این است که در این دنیا به پیروان خود علم داشته باشند (ر.ک: بحرانی، منار الهدی فی النص علی امامة ائمة الاثنی عشر علیهم السلام، ۹۳).

شارحان شیعی مانند ابن میثم بحرانی (ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ۳/ ۲۳۵) نیز توضیح داده‌اند که منظور از ائمه در این خطبه ائمه معصومین علیهم السلام است. میرزا حبیب‌الله خویی به بهانه همین عبارت، فصل مشبعی را به بررسی فضائل امامان علیهم السلام اختصاص داده، به نقل و بررسی روایاتی از کتب دیگر نیز پرداخته و در خلال این فصل، برداشت‌های ابن ابی‌الحدید و ابن میثم بحرانی را نیز نقد کرده است.

شارح خویی در نقد سخن ابن ابی‌الحدید معتقد است اینکه ورود به بهشت منوط به شناخت ائمه علیهم السلام است، منظور شناخت اسمی نیست بلکه شناخت به وصف امامت و خلافت است. وی در اینجا اعتراضاتی هم به برخی برداشت‌های ابن میثم بحرانی دارد که ارتباطی به موضوع این مقاله (علم امام) ندارد (خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ۹/ ۱۹۷).

نگارنده بر آن است که شارحان شیعی در فهم این فقره می‌توانستند بر روی یک نکته تمرکز بیشتری بکنند. آن نکته این است که در این عبارت کلمه «عَرَفَ» در مقابل کلمه «أَنْكَرَ» قرار گرفته است: «ولا يدخل الجنة إلا من عرفهم و... ولا يدخل النار إلا من أنكرهم و...» (نهج‌البلاغه، خ ۱۵۲). این مقابله قرینه خوبی است که مشخص می‌کند منظور از «عَرَفَ» صرف شناختن نیست، بلکه شناخت توأم با پذیرش و قبول است.

استدلال سوم شارحان شیعی بر نوعی بودن علم ائمه علیهم‌السلام

قسمت دیگری از «نهج‌البلاغه» که برای علم نوعی امامان مورد استناد شارحان شیعی قرار گرفته، توصیفی است که امام علی علیه‌السلام درباره پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به کار گرفته‌اند: «... فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ وَخَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ» (نهج‌البلاغه، خ ۷۲). میرزا حبیب الله خویی در تفسیر شاهد بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آیه «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» نیز اشاره کرده و از آنجا که این آیه با کلمه «المؤمنون» امامان علیهم‌السلام را نیز شاهد اعمال دانسته، بحث را به سوی شاهد بودن امامان شیعه کشانده است. سپس با تکیه بر این نکته که شهادت بدون علم میسر نیست، اثبات کرده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام باید به اعمال امت علم داشته باشند تا بتوانند شهادت بدهند. وی برای تأیید برداشت خود به روایات دیگری نیز استناد کرده است که تصریح می‌کنند خداوند به امام علمی داده است که اعمال خلائق را می‌بیند (خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه، ۵/ ۲۰۰ و ۲۰۱).

انتقاد از ابن ابی‌الحدید در بی‌توجهی به بخش‌های دیگر نهج‌البلاغه

شارحان شیعی «نهج‌البلاغه» در شرح عباراتی که به نوعی بودن علم امامان مرتبط بوده، دیدگاه‌های خود را مطرح و توجیه و تأویل‌های ابن ابی‌الحدید را نقد کرده‌اند. انتقادات ایشان از ابن ابی‌الحدید در دو ساحت عیان شده است. گاه از او انتقاد کرده‌اند که چرا به برخی بیانات امام علی علیه‌السلام که در منابعی غیر از «نهج‌البلاغه» ذکر شده، بی‌توجهی کرده و گاه نیز انتقاد کرده‌اند که چرا در برابر برخی از عبارات «نهج‌البلاغه» که برخلاف دیدگاهش بوده، مقاومت غیرموجه کرده است؟! این مقاله تنها به انتقادات نوع دوم که با نهج‌البلاغه ارتباط دارد، می‌پردازد.

شارحان شیعی معتقدند ابن ابی‌الحدید در برابر عبارتی که نوعی بودن علم امام را اثبات می‌کند، گاه با سکوتی معنادار سعی کرده است دلالت آن عبارات را از چشم خواننده مخفی کند، گاه با به حیرت افکندن مخاطب سعی کرده است تفسیر عبارت را برای خواننده دشوار جلوه دهد و گاه با توجیه و تأویل سعی کرده است عبارت را به گونه‌ای دیگر معنا کند. در اینجا به نمونه‌هایی از هر یک از این سه راهبرد، همراه با نقد شارحان شیعی اشاره می‌شود:

انتقاد شارحان شیعی از راهبرد تفسیری سکوت معنادار

در خطبه‌ای که در آستانه بیعت مردم با امام علیه السلام ایراد شده، صریحاً از ائمه علیهم السلام یاد شده و به اوصافشان از جمله دانش آنان اشاره شده است. در بخشی از این خطبه آمده است: «وانما الأئمة قوام الله على خلقه و عرفاؤه على عباده ولا يدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم وانكروه...» (نهج البلاغه، خ ۱۵۲).

ابن ابی‌الحدید در شرح این فقره توضیح می‌دهد که کلمه «عُرْفَا» جمع «عریف» به معنای رئیس و سرپرست است. وی تأثیر امام شناسی انسان‌ها بر ورودشان به بهشت را نیز با ارجاع به آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» تبیین می‌کند و این را نیز توضیح می‌دهد که ائمه علیهم السلام حتی اگر پیروان خود را در دنیا ندیده باشند، باز هم به آنها علم دارند. اما با این حال، درباره دو چیز سکوت می‌کند؛ یکی اینکه این ائمه چه کسانی هستند و دیگر آنکه آیا در دنیا هم علم به احوال پیروانشان دارند یا اینکه این علم فقط در همان آخرت برایشان حاصل می‌شود؟ (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ۹/ ۱۵۵).

وی با این سکوت معنادار سعی کرده است از سویی عنوان ائمه علیهم السلام که در این روایت ذکر شده، بر امامان شیعه منطبق نشود و از سوی دیگر القا کند که علم به احوال و اعمال پیروان برای امامان علیهم السلام در این دنیا حاصل نمی‌شود، بلکه در قیامت به وجود می‌آید!

این سکوت معنادار یک راهبرد تفسیری است که ابن ابی‌الحدید در شرح برخی دیگر از تعبیری که دیدگاه‌های امامیه را اثبات می‌کند، به کار گرفته است! اتخاذ این راهبرد تفسیری موجب شده است برخی اندیشمندان شیعی خوش گمانی خود را به ابن ابی‌الحدید از دست داده، در نقد کارکرد تفسیری او تعبیر خاصی را به کار بگیرند که از مهربانی و احترام کافی خالی است.

یکی از این اندیشمندان شیخ یوسف بحرانی است. وی در کتابی که در نقد دیدگاه‌های ابن ابی‌الحدید تألیف کرده، با زبانی گزنده که ناشی از دلخوری فراوان وی از ابن ابی‌الحدید است، او را متهم کرده است که حتی در مواردی مانند نقل خطبه حضرت زهرا علیها السلام موسوم به «خطبه فدکیه» (همان، ۱۶/ ۲۱۲)، نیز جانب انصاف را رعایت نکرده و بخش‌های آغازین خطبه را که به امامت مربوط بوده (جعل ... طاعتنا اهل‌البيت نظاماً للملة وامامتاً لئلا للفرقة) حذف کرده است! (ر.ک: بحرانی، سلاسل‌الحدید فی تقييد ابی‌الحدید، ۲/ ۳۱۴).

یکی دیگر از خطبه‌هایی که شارحان شیعی (ر.ک: مجلسی، شرح نهج‌البلاغه، ۲/ ۵۶؛ خوبی، منهج‌البراعه، ۷۰/۹) معتقدند در آن خطبه از امامان علیهم السلام و دانش و فضایل‌شان یاد شده، خطبه‌ای است که مسلمانان را در روزگار غربت قرآن برای فهم قرآن به گروه خاصی ارجاع داده و آن گروه را هم با اوصافش معرفی کرده است. از جمله اوصاف این گروه آن است که آنان حیات علم و مرگ جهل هستند: «فَأَيُّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ» و [در گفتار و رفتارشان] هیچ مخالفتی با دین حق نمی‌ورزند: «لَأَيُّخَالِفُونَ الدِّينَ» (نهج‌البلاغه، خ ۱۴۷).

ابن ابی‌الحدید در شرح این فقره که به وضوح ائمه علیهم السلام را کانون دانش دانسته و مطلق جهل را از آنان نفی کرده نیز سکوت معناداری پیشه کرده و از بیان کیستی این گروه و کیفیت دانششان طفره رفته است (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۹/ ۱۰۸). شیخ یوسف بحرانی در اینجا نیز ابتدا از این سکوت گلایه‌ای گزنده کرده، سپس در بررسی‌های خود به این نتیجه رسیده است که تعبیری مانند «لَأَيُّخَالِفُونَ الدِّينَ» نشانه عصمت خداداد اهل‌بیت علیهم السلام از هرگونه گناه، خطا و نسیان است (ر.ک: بحرانی، سلاسل‌الحدید فی تقييد ابن ابی‌الحدید، ۱/ ۶۰۱).

انتقاد شارحان شیعی از راهبرد تفسیری حیرت افکنی

امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌ها به وضوح ائمه‌ای از قریش را راسخان در علم معرفی کرده و فرموده‌اند: دیگران بر این ائمه شوریدند و حسد ورزیدند (نهج‌البلاغه، خ ۱۴۴). ابن ابی‌الحدید در شرح این خطبه به جای راهبرد سکوت از راهبرد دیگری استفاده کرده است. وی در شرح این فقره ابتدا سعی کرده است با برجسته کردن اختلافاتی که در بین زیدیه، کیسانیه و امامیه در مصداق ائمه علیهم السلام وجود دارد، امکان ارائه تفسیری روشن از متن را مشکل نشان دهد و از طریق به حیرت افکندن خواننده، او را متقاعد کند که نباید انتظار تفسیر روشنی از این متن را داشته باشد.

با این حال خود نیز نتوانسته است به این حیرت افکنی اکتفا کند و سرانجام منصفانه چنین اقرار کرده است که برداشت امامیه، کیسانیه و زیدیه با همه اختلافی که با یکدیگر دارد، در نفی مبنای اعتزالی وی اشتراک دارند، ولی باز هم از حل این تنافی تنها با این عبارت طفره رفته است: «این تنافی به هر حال مشکلی است که من نیز در آن ابهام دارم، ولی اگر درست باشد که علی (علیه السلام) این سخن (ائمه قریش همان راسخان در علم هستند) را گفته، من نیز با علی (علیه السلام) همراه هستم، چون در نزد من قطعی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: علی با حق است و حق با علی است» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۸۷/۹ و ۸۸). چنان که روشن است در نهایت باز هم با تعبیر «إن صح...» سعی می‌کند خواننده را در اصل انتساب این سخن به امام علی (علیه السلام) به تردید بیندازد و حیرتی را در او ایجاد کند و او را از فهم متن نومید سازد.

انتقاد شارحان شیعی از راهبرد توجیه و تأویل

در یکی از حکمت‌های «نهج البلاغه» در توصیف اولیای الهی آمده است: «بهم علم الكتاب و به علموا» (نهج البلاغه، ج ۴۱۱). ابن ابی الحدید در شرح این حکمت با توجه به این وصف و اوصاف دیگری که بیان شده، نوشته است: «این اوصاف شایستگی این را دارد که امامیه طبق مذهب خود آن را توصیفی برای امامان معصوم خود قرار بدهد، ولی ما این اوصاف را توصیف ویژگی‌های عالمان عارف می‌دانیم» (ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ۲۰/۷۷).

حمل کردن اوصاف اهل بیت بر ابدال، راهبرد تفسیری ابن ابی الحدید است؛ چون وی چنین برخوردی در شرح حکمت ۱۴۷ نیز انجام داده است. در آنجا نیز امام (علیه السلام) با کمیل خلوتی فراهم آورده و برایش رازهایی از امامت را بازگو کرده‌اند. بیان امام (علیه السلام) در این حکمت آن قدر واضح و تأویل‌ناپذیر بوده که ابن ابی الحدید دیگر از ظهور این عبارت در دیدگاه‌های امامیه سخن نمی‌گوید، بلکه اقرار می‌کند که عبارت امام (علیه السلام) در حد تصریح است؛ از همین رو، دیگر جرأت نمی‌کند بگوید من آن را بر ابدال حمل می‌کنم و بناچار می‌نویسد: «این عبارت در حد تصریح بر دیدگاه امامیه است، اما تنها نکته‌ای که وجود دارد این است که اصحاب ما آن را بر ابدال حمل کرده‌اند!» (همان، ۱۸/۳۵۰).

همین اتفاق در شرح خطبه ۱۸۷ یا خطبه ۲۳۳ طبق شماره‌گذاری ابن ابی الحدید نیز افتاده است. در آنجا نیز امام (علیه السلام) به توصیف کسانی پرداخته‌اند که در آسمان‌ها مشهور و در

زمین ناشناس هستند (نهج‌البلاغه، خ ۱۸۷). وی در شرح این سخن امام علیه السلام نیز نوشته است: این مطالب از مطالبی است که امامیه بر امامان خود حمل می‌کنند، ولی ما آن را بر ابدال حمل می‌کنیم (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۹۶ / ۱۳).

نتیجه

سید رضی در زمان و مکانی می‌زیست که بحث از اوصاف امام علیه السلام از جمله علم او، در بین متکلمان معتزلی مانند قاضی عبدالجبار و متکلمان امامیه مانند سید مرتضی مورد مناقشه‌ای جدی قرار گرفته بود. در همین زمان، وی در کتاب «نهج‌البلاغه» احادیثی را گنجانده که حکایت از اصل علم غیب امام علیه السلام، محدوده‌ی آن، منشأ آن و ... داشت. ابن ابی‌الحدید از سویی مانند استادش اسکافی از شیفتگان شخصیت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و از سوی دیگر از نظر کلامی از قاضی عبدالجبار معتزلی که با علم امامان علیهم السلام مخالف بوده، پیروی می‌کرد. وی اصل علم غیب امام علی علیه السلام را در حد اعجاز می‌دانست و برایش مستند قرآنی ارائه کرده است. خدمت مهم دیگری که وی به نظریه علم غیب امام علی علیه السلام کرده، این است که برخی دیگر از شواهد غیب آگاهی امام را که در «نهج‌البلاغه» منعکس نشده بود، در شرح خود نقل کرده است.

هرچند در «نهج‌البلاغه» بیان شده است که چنین علمی در امامان دیگر نیز وجود دارد، اما ابن ابی‌الحدید گاه به تبعیت از استادش اسکافی تصریح می‌کند که این علم در امامان دیگر وجود ندارد و گاه در برابر دلالت واضح عبارات نهج‌البلاغه تسلیم می‌شود و تلویحاً وجود چنین علمی را در امامان دیگر می‌پذیرد و گاه با تشکیک در انتساب عبارات به امام علی علیه السلام می‌نویسد: اگر صحیح باشد که علی علیه السلام چنین سخنی را گفته، من خواهم پذیرفت. با نظر یکپارچه به کلیت کتاب وی، عیان می‌شود که وی درباره تعمیم یا عدم تعمیم علم غیب دیدگاه‌های متناقضی را فراهم آورده است.

ابن ابی‌الحدید برای اثبات دیدگاه حصر‌گرای خود ناچار شده است برخی کلمات امام علی علیه السلام را توجیه کند، در برابر برخی دیگر سکوت کند و در برابر برخی دیگر نیز با حیرت‌افکنی، سعی نماید مخاطب از دستیابی به شرح دقیق سخن امام علیه السلام نومید شود. شارحان شیعی راهبردهای توجیه، سکوت و حیرت‌افکنی او را نقد کرده و اثبات کرده‌اند که از سخنان امام علی علیه السلام تعمیم علم غیب نسبت به امامان دیگر قابل برداشت است.

پی‌نوشت

[۱] براء بن عازب یکی از کسانی است که در برابر درخواست امام علی علیه السلام حاضر نشد شهادت بدهد که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است و امام هم به او فرمودند که خداوند تو را در همان جایی بمیراند که از آنجا هجرت کرده‌ای. او که اصالت یمانی داشت و از آنجا هجرت کرده بود، سرانجام والی معاویه در یمن شد و در همان جا نیز مُرد! (ر. ک: صدوق، الخصال، ۱ / ۲۱۹).

منابع

۱. قرآن کریم
۲. عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت: دار الأحياء التراث العربی، ۱۹۶۵م.
۳. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیة، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۳۷ ش.
۵. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه، بی جا، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
۶. بحرانی، شیخ علی، منار الهدی فی النص علی إمامة الأئمة الإثنی عشریة، تحقیق عبدالزهره خطیب، بیروت، دار المنتظر، ۱۴۰۵ ق.
۷. بحرانی، شیخ یوسف، سلاسل الحدید فی تقیید ابی ابی الحدید، تحقیق محمد عیسی، بحرین: دار العصمة، ۱۴۲۸ ق.
۸. بحرانی، شیخ یوسف، الکشکول، بیروت: دار و مکتبة هلال، ۱۹۸۸ م.
۹. خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران: مکتبة الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۵۸ ش.
۱۰. شریف مرتضی، الشافی فی الإمامة، تهران: مؤسسة الصادق، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۱۱. شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.
۱۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۴. قاضی عبدالجبار، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، قاهره: الدار المصریة، ۱۹۶۵-۱۹۶۲م.
۱۵. کوفی، أحمد بن اعثم، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ ش.
۱۶. مازندرانی، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق.
۱۸. مجلسی، محمدباقر، شرح نهج البلاغه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۱۹. مغنیة، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ سوم، ۱۳۵۸ ش.
۲۰. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا.